



سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۲۲)

گزارشی از مثنوی «وهابی‌نامه»

تألیف علامه وکیل احمد سکندرپوری حنفی
علی مقدس*

مقدمه

شبه‌قاره هند، که طیف وسیعی از جمعیت پانصد میلیونی پیروان مذهب احناف را به خود اختصاص داده است، در طول تاریخ در مقابل غیرمقلدین به‌ویژه محمد بن عبدالوهاب ساکت ننشسته است و عالمان فرهیخته آن دیار تألیفات بسیاری را به نگارش درآورده‌اند. یکی از آن مکتوبات، مثنوی علامه وکیل احمد سکندرپوری به‌نام وهابی‌نامه است. این اثر، که بیش از ۲۵۰۰ بیت شعر در ۶۷ عنوان و ۱۵۵ صفحه دارد، در نقد آرا و اندیشه وهابیت و بیان تاریخچه آن سروده شده است. در سال ۱۳۱۲ق، این مثنوی برای اولین بار با حاشیه مولوی محمد جمیل سکندرپوری و تنظیم عبدالعلی مدراسی، در چاپخانه «أصح المطابع لکهنو» در قالب چاپ سنگی و به زبان فارسی^۱ منتشر شد.

علامه وکیل احمد سکندرپوری حنفی، از علمای مشهور هند، در سال ۱۲۵۸ق در روستای دلبت‌پور چشم به جهان گشود و در سال ۱۳۲۲ق از دنیا رفت.^۲ وی دروس خود را نزد علمای شهیری همچون علامه عبدالحلیم بن انصاری لکهنوی، مفتی محمد اصغر لکهنوی، معین‌الدین کاظمی، انور علی لکهنوی، نورکریم دریابادی و یعقوب حنفی لکهنوی آموخت. او بیش از نود اثر علمی از خود به یادگار گذاشته است؛ از جمله:

* کارشناسی ارشد نقد سلفیت و وهابیت.

۱. پیش از آنکه هندوستان مستعمره انگلستان شود، «فارسی» دومین زبان هند به شمار می‌رفت.

۲. حسنی، عبدالحی، نزّهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، ج ۸، ص ۱۴۰۰.

۱. تذكرة اللبيب فيما يتعلق بالطب و الطبيب؛
۲. صيانة الإيمان عن قلب الإطمئنان؛
۳. نصرة المجتهدين برّد هفوات غير المقلدين؛
۴. الكلام المقبول في إثبات إسلام آباء الرسول ﷺ؛
۵. مثنوی وهابی نامه.^۱

سبب نگارش این کتاب

مؤلف سبب نگارش و نظم این کتاب را حوادث تلخی ذکر می‌کند که ریشه آنها را در ظهور و عملکرد گروهی تحت‌لوای شخصی نجدی به‌نام محمد بن عبدالوهاب می‌داند. وی درصدد است تا دیدگاه علمای احناف هند دربارهٔ وهابیت را بیان کند؛ به همین خاطر از درِعیّه به‌عنوان سرآغاز تندروی‌ها و رفتارهای غیرمشروع ابن عبدالوهاب یاد می‌کند که با ورود به این شهر و جذب افراد ناآگاه و ناخرد، به کشت و کشتار و چپاول پرداخته است. نویسنده اشاره می‌کند که خشونت‌های ابن عبدالوهاب و پیروانش به‌حدی بود که در شهرهای مدینه و... سیل خون به راه افتاد.

به نافِ زمین تاخت تا خون کند ز خونِ کوی و بازار جیحون کند
وز آنجا به‌سوی مدینه بتاخت به آهن‌ولی کار آنجا بساخت
همین حالتش بود ازو تا بزیست به آن عالم از کار خود خون گریست^۲

ادله نویسنده بر انحراف محمد بن عبدالوهاب

علامه وکیل احمد سکندرپوری، پیشینهٔ جریان وهابیت را تحت بایی با عنوان «آغاز داستان»، از مردی عالم و محترم سخن می‌گوید که دارای دو پسر بود؛ یکی به‌نام سلیمان و دیگری به‌نام محمد. «سلیمان» انسانی صالح، شریف و اهل علم بود؛ اما «محمد» برخلاف نامش ناخلف و نااهل بود.

۱. مصباحی، محمد احمد، حدوث الفتن و جهاد أعیان السنن، ص ۱۸۳.

۲. سکندرپوری، وکیل احمد، وهابی نامه، ص ۱۴.

سلیمان ذکی و ذهین و فطین به او رونق باغ آیین و دین
محمد که او بود پور دگر نبود چو نامش دلش دادگر
جهان شد پریشان ز کردار او خرد شد پراکنده از کار او^۱

مؤلف ادامه می‌دهد که ابن عبدالوهاب مردم را با لطائف الحیل به سوی خود دعوت می‌کرد و خود را رهبر و منجی دین معرفی می‌نمود و کسانی را که در امور شریعت و احکام از علمای آگاه تقلید می‌کردند، مورد مذمت قرار می‌داد و تقلید را عملی بدعی برمی‌شمرد. ابن عبدالوهاب با این مغالطه که «وقتی کتاب و سنت وجود دارد، چرا از دیگران تقلید می‌کنید؟»، در مقابل علما و صاحب‌نظران اسلامی قرار گرفت. او به قدری در انحراف فرو رفت که حتی خانواده او نیز از وی برائت جستند و هرکدام به نوعی سعی بر دوری از او و طرد وی داشتند.

ز کردار زشتش پدر خون گریست از این داغ خون جوش چون لاله زیست
سلیمان ز کارش به دل داشت رنج همی داشتی در بروها شکنج
سلیمان دمی پیش نجدی رسید به آیین او یک زمان بنگرید
بگفت ای تهی‌مایه از عقل و داد چه داری شگرف نُوی در نهاد^۲

وکیل احمد پس از بیان اجمالی دیدگاه خود درباره محمد بن عبدالوهاب، برخی دلایلی که انحراف و خطر او را آشکار می‌نماید، با زبان شعر گزارش می‌کند.

دلیل اول: پیروی نکردن از سلف صالح

مؤلف در پاسخ به ادعای ابن عبدالوهاب و پیروانش، که خود را سلفی و پیرو سلف صالح می‌خواندند، از قول برادرش، سلیمان، این گونه پاسخ می‌دهد:

مگردان رخ خود ز کیش سلف چرا می‌شوی از خلف ناخلف

یعنی رفتار و بینش ابن عبدالوهاب، نه تنها هیچ سنخیتی با سلف صالح ندارد، بلکه با اندیشه خلف پیرو سلف نیز فرسنگ‌ها فاصله دارد.

۱. همان، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۱۶.

وی ادامه می‌دهد که مهم‌ترین انتقاد سلیمان از برادرش این بود که او از حیث توان علمی در حد و اندازهٔ آن نبود که عقاید و باورهای مردم را دستخوش تغییر قرار دهد و همین اقدامات، عدم صلاحیت و عدم مشروعیت او را برملا می‌سازد.

کجا در تویارای فهم کتاب	دماغت پریشیده از اضطراب
ز قرآن تو حرفی نخواندی هنوز	چو دونان بی‌مایه ماندی هنوز
بیاموز راز فقیهان نخست	ز تقلید کن فهم خود را درست
تو از رأی، تفسیر قرآن مکن	مگو از هوای دل خود سخن
ز تفسیر قرآن حذر کن حذر	چو از خود بگویی روی در سقر ^۱

دلیل دوم: منع از صلوات و درود بر پیامبر ﷺ

نویسندهٔ وهابی‌نامه، اقدام ابن عبدالوهاب در جهت منع مردم از فرستادن درود و صلوات بر پیامبر ﷺ را از دیگر ادلهٔ انحراف او ذکر می‌کند. ابن عبدالوهاب از اینکه مسلمانان بر پیامبر ﷺ صلوات می‌فرستادند، نفرت داشت؛ تا جایی که شخص نایبانی را به سبب درود فرستادن بر پیامبر ﷺ، به قتل رساند.

به یاران خود گفت بیگاه و گاه	که ای مهتران فراست‌پناه
شما چون ندانید حکم درود	ز رویش مرا پرده باید گشود
به ما نیست اکنون ز حکم صلوات	که شد فوت پیغمبر کائنات
شما را کنم حکم، منع درود	که در خود نبینم در این کار سود
نخوانید دیگر درود و صلوات	که مُرد اکنون آن سرور کائنات
بکردند از آن روز منع درود	که در دل و داد از پیغمبر نبود ^۲

نویسنده به دیدگاه ابن عبدالوهاب پاسخ می‌دهد که مگر او آیهٔ «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را نخوانده است که صلوات و درود بر پیامبر ﷺ را منع می‌کند. او ادامه می‌دهد که همین یک دلیل، برای اثبات بی‌دینی او کفایت می‌کند.

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۵ و ۲۶.

تو صلّوا به قرآن نخواندی هنوز	که بی دینی ات بر تو شد عقل سوز
به پندار بیهوده دیوانه‌ای	ز دین و ز دانش چو بیگانه‌ای
شما را به بی دانشی کار هست	ز دیوانگی روز بازار است ^۱

دلیل سوم: آتش زدن کتاب‌های حدیثی

محمد بن عبدالوهاب برای اینکه مردم اندیشه‌ها و بدعت‌هایی را که به دین نسبت داده بود، خلاف احادیث پیامبر ﷺ نیندارند، کتاب‌های حدیث را آتش زد. اگرچه او کتاب‌های حدیث را پاره‌پاره کرد و آتش زد و اوراق آنها را زیر پای اسبان و مردم پراکنده کرد، اما به سبب وجود حافظان حدیث، این فتنه محقق نشد.

ندانی که نجدی عفریت کیش	چو کرده خلاف نبی رسم خویش
همانا سقط دید احادیث را	که اعمی نیند رموز خدا
که اخبار و آثار پیغمبران	به جانش بسی بوده کوه گران
به حکمش کتب‌های دین سوختند	به دل‌های خود آتش افروختند
به این قصد کردند ایشان چنان	که نبود احادیث اندر جهان
احادیث و آثار دین را نسوخت	به نار سقر نور ایمان فروخت
مگر در دل حافظان حدیث	احادیث را چون بسوزد خیث ^۲

دلیل چهارم: منع از زیارت، توسل و شفاعت

دلیل دیگری که علامه وکیل احمد درباره انحراف ابن عبدالوهاب ذکر می‌کند این است که هرگاه ابن عبدالوهاب برای خواندن خطبه به مسجد درعیّه می‌رفت، در ابتدای سخن خود می‌گفت: «شما را به یثرب (مدینه) چکار؟! در یثرب چه خبر است که بی صبرانه و سراسیمه و بی قرار و شیدا به آنجا رهسپار می‌شوید؟! اگر به قصد زیارت پیامبر ﷺ و توسل به او نزد قبرش می‌روید، بدانید که توسل به پیامبر ﷺ کفر است. چه دیده‌اید در خاک قبر او که این گونه عنان از کف داده‌اید؟! در قبر رسول خدا ﷺ چیزی جز مشتی خاک و استخوان وجود ندارد. حال که پیامبر ﷺ به مشتی خاک تبدیل شده، نه می‌توان به زیارت

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۰.

او رفت، نه می‌توان به او توسل جست، و نه می‌توان او را شفیع قرار داد؛ زیرا سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ، چیزی غیر از بت‌پرستی نیست».

همه پیروان را به پیشش بخواند	بر آن ناکسان این سخن‌ها براند
شما را به یثرب چه بوده‌ست کار	که دارید از او جان و دل بی‌قرار
به هر سال چون زائران حرم	به یثرب شتابید با رنج و غم
چه بینید از آن شوشه خاک گور	که باشید در شوق او ناصبور
نبینم در آن شوشه خاک هیچ	چو زلفم از این کار پیچ است و پیچ
توسل پس مرگ نبود روا	گرش مهتری هست نزد خدا
به پیغمبران نیست آن دسترس	که باشند پیش خدا هم‌نفس
شفاعت نمایند در کار ما	بسازند تیمار بیمار ما
زیارت مگوئید این رسم و کیش	مگر بت‌پرستی بیارید پیش
گزارید این کیش و رسم کهن	که دارد تخالف به آیین من ^۱

علامه وکیل احمد در ردّ شطحیات ابن عبدالوهاب می‌نویسد: «شیخ نجدی و پیروانش انوار الهی مضجع نورانی پیامبر ﷺ را نمی‌دیدند؛ زیرا همانند خفاش، نور برای آنها مضر است. حال چگونه چنین فردی توان این را دارد که ببیند قبر رسول الله ﷺ تجلی‌گاه است. مگر احادیث شدّ رجال را ندیده است که این گونه درک و شعور را از دست داده است. اگر ابن عبدالوهاب پیغمبران را بزرگ می‌دید، این گونه درباره مقبره ایشان سخن‌پراکنی نمی‌کرد. ای ابن عبدالوهاب، مگو که پیامبران را ندیده‌اند؛ بلکه آنان زنده و جاویدان هستند و حیات دارند، و این حیات را می‌توان از آثارشان فهمید».

نبینند انوار آن باغ نور	که دارند دل را چو خفاش کور
کجا داند از طینت زنگ زای	که آن شوشه باشد تجلی‌گشای
ندانند احادیث شدّ رجال	کش ادراک را سوخت برق و بال
چو پیغمبران را نداند بزرگ	کجا گور ایشان بداند سترگ
که از ذاتشان شد بزرگی گور	بگو از رخ شان ست لمعان نور
مگو آنکه مُردند پیغمبران	که حی‌اند جاوید این سروران

۱. همان، ص ۳۲.

شد آثار وارد در اجسادشان

که هستند زیر زمین در امان^۱

دلیل پنجم: تخریب گنبد و بارگاه‌ها

دلیل دیگری که وکیل احمد برای انحراف ابن عبدالوهاب ذکر می‌کند، تخریب گنبد و بارگاه اصحاب و صالحان است. نویسنده با همان ادبیات فارسی مرسوم هند، بابتی تحت عنوان «صنم گفتنِ نجدی گنبد نبوی را و گردآمدن بافکندش و برکندنِ مزار اصحاب پاک رسول مقبول ﷺ» تنظیم نموده است و بیان می‌کند که ابن عبدالوهاب از هیچ تلاشی برای هدم و از بین بردن آثار صالحان مضایقه نکرده است. وی اشاره می‌کند که وقتی سپاه ابن عبدالوهاب به مدینه رسید، وی دستور داد تا به بالای گنبد پیامبر ﷺ بروند و گنبد مطهر رسول الله ﷺ را تخریب کنند؛ ولی با رفتن پیروان ابن عبدالوهاب به بالای گنبد، به اراده الهی همه آنان سرنگون شدند و از بین رفتند.

به یثرب چو زین عزم آمد دوان	دل خود سیه کرد و تیره روان
نهیبی به اهل مدینه نمود	به دین پروران خشم و کینه نمود
سحرگاه با لشکر تیره دل	سوی کاخ دین آمده بی‌گسل
به تیره‌رونان شورش نهاد	بفرمود کای لشکر پاک‌زاد
به بالای گنبد برآید زود	کزو بت‌پرستی نباید فزود
شنیدند چون گم‌رهان این کلام	به بالای گنبد شدند اوج گام
همه دیوزادان تیره‌درون	فتادند همه یک‌به‌یک سرنگون
ز بالای بقعه سقر آمدند	به دوزخ دوان چون شرر آمدند
قبور همه پیروان رسول	که بودند در دین زاهل قبول
بکندید از کاوش طبع دون	درآمد به قعر سقر سرنگون ^۲

دلیل ششم: تکفیر علما و دانشمندان قرن ششم هجری به بعد

دلیل دیگری که نویسنده بر انحراف ابن عبدالوهاب بیان کرده است، تکفیر علمای قرن ششم هجری به بعد توسط ابن عبدالوهاب است؛ زیرا او هرکسی را که عقایدی

۱. همان، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۱۲۰.

برخلاف عقاید وی داشت، کافر می‌پنداشت. روزی برادرش، سلیمان، به کنایه از او پرسید: «اسلام چند رکن دارد؟» او پاسخ داد: «پنج رکن دارد». سلیمان گفت: «بگو شش رکن دارد؛ زیرا می‌گویی هرکه تابع تو نیست، کافر است. این رکن ششم است».

پس از سال ششصد همه کافرنند	به کردار دین سربه‌سر قاصرند
همه مردمان کافرنند و لئیم	که مأوایشان است نار جحیم
مکن در دل از کفرشان هیچ باک	که باشند در دین و دنیا هلاک
نه حبّ نبی را به دل داشتند	همه حکم او پاک بگذاشتند
ز نجدی شنیدند چون این کلام	بدارم بیانش بگشتند رام
ندارد مگر نجدی کور و کر	ز ارشاد شاه رسولان خبر
که احوال امت نه یکسان بود	مگر حال او مثل باران بود
گهی سابقین بهتر از لاحقین	گهی لاحقین خوش‌تر از سابقین ^۱

دلیل هفتم: یورش به طائف و کربلای معلی

یورش وهابی‌ان به شهرهای حجاز از جمله طائف، و کشتار زنان و کودکان و سال‌خوردگان، و غارت اموال آنان برهان قاطع دیگری بر انحراف ابن عبدالوهاب و پیروان اوست. نویسنده نقل می‌کند که کودکان شیرخواری که در آغوش مادران خود آرام گرفته بودند، به بدترین شکل ممکن همراه مادرانشان به قتل رسیدند و سرهای مردمی که در مسجد در حال عبادت و سجده بودند، از تن آنها جدا شد.

درآمد به طائف گروه پلید	همه مست‌مغزان جام نیبند
کشیدند شمشیر کین از میان	جهیدند مانند شیر ژیان
بسی اهل طائف بگشتند خوار	بسی جوی گردید یاقوت زار
زنانی که بودند خانه‌نشین	چو دیدند بدگوه‌ران از کمین
در آغوش ایشان بسی شیرخوار	بیوندند از اینان بسی باردار
به یک ضرب، آن طفل و مادر بمرد	روان را به جان آفرین می‌سپرد
به مسجد که بودند اندر نماز	به پیش خداوند با صد نیاز

۱. همان، ص ۲۳.

بکشتند در حالت سجده‌شان بسی تن بگشتند از آن بی‌سران^۱

آنان پس از توحش و کشتار و قتل و غارت در حجاز، به کربلا رسیدند و در کربلا نیز همان کاری را کردند که در حجاز کرده بودند.

چو نچدی ظفریافته بر حجاز شده مشتعل در دلش نازِ آز
به فوج گران تاخت بر کربلا فتادند مردم به کرب و بلا^۲

سیر تاریخی حاکمان حجاز

نویسندهٔ مثنوی وهابی نامه پس از بیان سرآغاز و چگونگی شکل‌گیری جریان وهابیت، در خلال تبیین باورهای انحرافی ابن عبدالوهاب سرگذشت تاریخی و عملکرد حاکمان حجاز از محمد بن سعود تا محمد علی پاشا را به‌صورت گزارشی روایت می‌کند. وی همچنین سرگذشت رفتارهای آنان را، که با استناد به برخی نامه‌ها و نفوذ وهابیان در بین برخی حاکمان، در پیشبرد مَنویات این جریان شوم اثرگذار بوده است، در کنار جنگ تهامه گزارش می‌نماید.

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۲۲.

کتابنامہ

۱. قرآن کریم.
۲. حسنی، عبدالحی، الإعلام بمن فی تاریخ الهند من الأعلام؛ المسمى بـ«نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر»، بیروت: دار ابن حزم، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۳. سکندرپوری، وکیل احمد، وھابی نامہ، لکھنؤ: أصح المطابع، ۱۳۱۲ق.
۴. مصباحی، محمد احمد، حدوث الفتن و جهاد أعیان السنن، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۷۱م.